

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۹ جنوری ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۱۷

به ادامه گذشته:

قبل از ادامه بحث لازم است بر دو نکته اندکی روشنی انداخته شود:

نخستین نکته داد و فریاد نیست که یک تن از تسلیم طلبان معروف که بار ننگ عمل وی با وجود گذشتن ۳۰ سال هنوز هم بر دوش اعضای ساما سنگینی می نماید و در جریان شبنامه نویسی یکی از حامیان و متحدان شبنامه نویس بود، به راه انداخته است. این شخص که زیر نام مخفی کاری و صیانت از رفقاء بیش از سه دهه خوش چریده و لم داده اینک که من ضمن پاسخ و رد اتهامات شبنامه نویس به ناگزیر از افرادی مشخصی با در نظر داشت جوانب امنیتی قضیه نام برده ام داد و فریاد به راه انداخته که گویا من ضمن پاسخهایم با "جان خسر و داماد" بازی می نمایم. تا جایی که من از آن شخص شناخت دارم این نوحه سرائی ها از جانب وی کمتر از آن که به مناسبت "خسر و داماد" باشد، تب لرزه مرگیست که از باز شدن زبانم بر خود وی مستولی شده است.

وی که در آغاز امر با نوعی سرور و تبختر گاهی به تفسیر شبنامه می پرداخت و زمانی هم با علم کردن نوشته های جواسیس "سی. آی. ای" علیه من، گویا می خواست افشاء گری را کامل نماید با مغز علیلش نمی توانست حدس یزند که عکس العمل من در قبال آن شبنامه تا کدام نا کجا آباد ها را پرتو افکنی خواهد کرد. مگر اینک وقتی می بیند که با وجود فقدان کتابچه های خاطرات روزانه، حافظه به تنهایی می تواند حقایق را آشکار سازد و به نیکویی متوجه شده که دیر یا زود در جریان پاسخ ها اسم وی سرخط برخی از مقالات خواهد گردید، با سنگر گرفتن در عقب "خسر و داماد" می خواهد مظلوم نمائی نماید.

بهتر است این لکه ننگ بداند که اولاً تا اکنون هر آنچه نوشته ام، در هیچ یک از آنها ضوابط امنیتی افراد را نادیده نگرفته ام، در ثانی به ارتباط "خسر و داماد" باید گفت که چون هر دو نفر بخشی از لشکر انقیاد طلبان مربوط

رهبری انقیاد طلب "ساما" هستند و از مدتها بدین سو به امر مبارزه پشت کرده اند، اگر لازم افتد از بردن نام آنها نیز خود داری نخواهم ورزید. زیرا همانطوری که قبلاً نوشته ام من خود را فقط در قسمت حفظ هویت عناصر انقلابی و آنهایی که در امر انقلاب و مبارزه پا می گذارند، مسؤول احساس می نمایم؛ نه آنهایی که جبهه عوض نموده و از سالیان متمادی بدین سو، "نماد" تسلیم و خیانت اند. با در نظر داشت همین نکته به گردانندگان آن دلقک رسوا برای آخرین بار گوشزد می کنم:

اگر نمی خواهید نامتان نقل تمام محافل و مجالس گردد، به این دلقک تسلیم طلب تان بفهمانید که پایش را برابر با گلیمش دراز کند ورنه خود می دانید که دیگر چه مطالب برای گفتن باقی مانده است.

نکته دوم بر می گردد به توهم عده ای از دوستان به ارتباط روابط سیاسی این قلم. همان طوری که قبلاً هم نوشته ام با وجودی که به گذشته سامانی بودن خود افتخار می نمایم، مگر از حدود دو دهه بدین سو هیچ نوع ارتباط تشکیلاتی با ساما ندارم. احترام متقابلی که بین این قلم و برخی از رفقای سابق ساما وجود دارد به علاوه میراث گذشته، برخاسته از مواضع تاحدودی مشابه در قضایای جاری کشور و رابطه عضو یک نشریه با نویسندگان می باشد، چنانچه عین رابطه با رفقای سازمان انقلابی افغانستان نیز وجود دارد. در نتیجه هرگاه اینجا و یا آنجا دوستانی در داخل و یا خارج از افغانستان با تحلیل ها و یا نوشته هایم موافقت نداشته و با آن مخالف باشند که این امر می تواند خیلی طبیعی باشد، لطف نموده به عوض آن که دوستانم را زیر فشار قرار می دهند و یا این که به حساب مواضع این قلم، بر آن دوستان حمله می نمایند، پیشنهاد می نمایم که برخورد منطقی نموده هرگاه با آنچه می گویند باور مند هستند، مطالب خویش را تحریری به آدرس پورتال بفرستند. می توانند مطمئن باشند که پرسش و یا انتقاد شان بی پاسخ نخواهد ماند.

باز هم با صراحت کامل تأکید می ورزم:

بین من و عده ای از رفقای "ساما- ادامه دهندگان" و "سازمان انقلابی افغانستان" احترام متقابل وجود داشته و بر مبنای همین احترام می کوشم تا در پخش و تکثیر نوشته های آنها سهم خویش را ادا نمایم. همان طوری که آن نهاد ها هویت حقوقی خاص خود شان را دارا هستند، پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" که من یک تن از متصدیان آن می باشم از هویت حقوقی خاص خود برخوردار می باشد. بناءً منطق حکم می نماید تا نباید به خاطر پورتال آن نهاد ها مورد مؤاخذه قرار بگیرند و همچنین عکس آن.

و اما به ارتباط شبنامه:

دومین نکته ای که به دنبال کار ایدئولوژیک سیاسی در جبهه می توانست از اهمیت خاصی برخوردار باشد، چگونگی مقابله علیه سیاست های آزمندانه و توسعه طلبانه رژیم ولایت فقیه بود، امری که توأم با قاطعیت، می بایست از چنان ظرفیتی برخوردار می بود که کار را به مجادله و تقابل مستقیم با آن نظام آدمخوار نمی ساخت. برای این منظور نخست می بایست مشخص می شد که در کل دخالت آن رژیم در کدام ساحه ها و با چه شیوه ها و وسایلی انجام می یابد.

تا جایی که از گزارشات افراد جبهه به صورت عام و رفقای تشکیلاتی "چاما" به صورت خاص بر می آمد، دخالت ایران در کل از سه جهت می توانست صورت بگیرد:

دخالت افراد ژاندارم، تلاش احزاب وابسته به ایران و آزمندی های توسعه طلبانه سپاه پاسداران.

۱- دخالت های افراد ژاندارم:

در زمانی را که مورد نظرماست یعنی سال ۱۳۵۹ رژیم ولایت فقیه تا آن وقت قادر نشده بود اوضاع ملتهب و گسیختگی های ناشی از انقلاب "بهمن" [دلو] ۱۳۵۷ را تحت کنترل خود در آورده به مثابه یک دولت در تمام حالات و اوقات اتوریته و نظام واحدی را عرضه بدارد. بدان معنا که در کنار کمیته های تازه بنیاد "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" و "کمیته های انقلاب" و ده ها تشکل خورد و بزرگ این آخند و یا آن آخند، که همه بدون استثناء به منظور حفظ و دوام حاکمیت آخند ها بر مردم به وجود آمده بود و در مواقع لازم از حمایت قاطع مذهبی من جمله شخص خمینی برخوردار بودند، نهاد های امنیتی سابق در آن کشور چون اداره های "ژاندارم، آگاهی و ارتش" نیز تشکیلاتهای خود را داشته و هر یک به شیوه خود اهداف شان را تعقیب می نمودند. از آن جمله "ژاندارم" که بر مبنای تقسیم وظایف در زمان شاه، تمام امور سرحدات به آنها ارتباطی می گرفت.

همان طوری که قبلاً نیز تذکار داده ام منطقه سیستان بلوچستان ایران و یا ولایت نیمروز افغانستان تقریباً حدود ۱۰۰ سال قبل از آن روز بر مبنای حکمیت "گلد سمیت" و "گورچکوف" به دو بخش تقسیم گردید در حالی که قبل از آن هر دو منطقه یکی بوده و روابط خونی و قومی در آن به مانند مناطق سرحدی در جنوب و مشرق افغانستان محکم و پا بر جا بود.

این علایق و روابط آنچنان بین باشندگان دو کشور به صورت محکم و قوی وجود داشت که سالها یک بلوچ افغان می توانست به نام ایرانی در ایران اقامت نماید بدون آن که کسی چیزی در آن مورد بداند و یا کسی مزاحم وی گردد. شاید داستان وکالت "وکیل دوست محمد" بتواند به بهترین صورت این رابطه را بیان بنماید. وکیل موصوف در عین زمانی که در پارلمان ظاهر شاه ی زیر نام "دوست محمد گرگیج" وکیل بود در پارلمان رضا شاه زیر نام "دوست محمد اربابی" کرسی پارلمان را زیر پا داشت.

با در نظر داشت چنین یک رابطه ای مسلم بود که ژاندارم های ایران در غیاب یک حاکمیت مرکزی به خود حق می دادند تا به درخواست اقارب و خویشان از مرز عبور نموده و به اصطلاح حاکمیت نظام اخندی را در داخل افغانستان نیز انتقال بدهند. این مسأله زمانی مشکل ساز گردید که تمام "چهاونی" های دولتی و به دوام آن و لسوالی های کنگ، چخانسر و چهاربرجک همه از طرف جانبازان جبهه نیمروز از زیر سیطره حاکمیت مزدوران روس بیرون کشیده شد.

آزاد شدن مناطق و سقوط اتوریته دولتی موجب گردید تا عده ای از افراد بدون آن که به ماهیت کار خویش پی ببرند به اساس تحریکاتی که از طرف نیروهای اخوانی و خوانین صورت می گرفت، برای هر مشکلی در عوض مراجعه به جبهه، عرض حال به ژاندارم های ایران نمایند. ژاندارم ها نیز چه بسا به اجازه و مشورت دولت شان بدون کمترین توجهی به عبور از مرز، می خواستند به اصطلاح به رتق و فتق امور بپردازند.

هرچند قبل از رفتن من به جبهه درگیری بین افراد جبهه و ژاندارمها صورت گرفته بود که به خلع سلاح ژاندارم ها و تحقیر "سروان" آنها انجامیده بود، اما از آن جایی که از آن پیروزی نظامی بهره برداری سیاسی درست صورت نگرفته بود، ژاندارمها باز هم با عبور از مرز قدرت نمائی می کردند.

به دنبال بحث های چندی که با عده ای از رفقای مطمئن "چاما" انجام یافت سرانجام به این نتیجه رسیدیم که بعد از آن تاریخ از ورود ژاندارم ها با قنداق تفنگ پذیرائی صورت گرفته به اصطلاح مردم کابل کله و کابوس کسی را که با تفنگ و لباس رسمی جمهوری اسلامی داخل افغانستان می شود، یکی نمائیم.

تکتنیکی که در همچو موارد به تمام قومندانهای مرزی هدایت داده شده بود، خود را بیسواد انداختن و بدون پرسن ژاندارم را زیر لت گرفتن بود. ضمن لت وقتی وی با قسم و قرآن می خواست ثابت کند که نه دزد است و نه هم

قاجاقبر و یا ملیشه دولت خلق و پرچم و ژاندارم ایران است، باز هم خود را بیسواد نشان داده ضمن دوام لت و کوب، از وی پرسان به عمل آید که جسد برادر ژاندارم را چه کرده که اینک از لباسش استفاده می نماید.

در نتیجه بعد از آن که ژاندارم باز هم به اصطلاح مردم کابل از "الله گفتن" می ماند وی را به پایگاه مرکزی بیاورند. در پایگا مرکزی همه کس می دانست که باید با وی به مهربانی رفتار نموده به وی اجازه دهد تا سر و رویش را بشوید. اما این تمام قضیه نبود با شناختی که از تضاد میان نیروهای مختلف حاکمیت ایران داشتیم و می دانستیم که در همچو مورد سپاه پاسداران با ژاندارمها در تقابل قرار می گیرند، خلاف تمام عذر و زاری ژاندارم دستگیر شده که وی را به سپاه نسپاریم، زیر عنوان آن که از سپاه مکتوب داریم که باید فراریان ایرانی را به آنها تحویل دهیم ژاندارم را به سپاه می سپردیم. البته از این که افراد جبهه از بابت بیسوادی و نا توانی در شناخت نامبرده را کتک زده اند معذرت خواسته متذکر می شدیم که هرگاه افراد شان قصد دیدار از اقارب شان را در داخل افغانستان داشته باشند باید ابتداء با ما در تماس شوند و رنه مسایل امنیتی نه تنها باعث تکرار چنان وقایعی خواهد گردید، بلکه چه بسا به حساب ناشناسی به قیمت جان آنها نیز تمام شود.

با آن تکتیک و تکرار آن در چند مرتبه، جبهه قادر شد تا از ورد ژاندارم ها در داخل افغانستان جلو گیری نماید. گذشته از تمام مطالب، نفس آن عمل که در تمام مدت اقامتم در جبهه نیمروز حتا برای یک بار هم به ژاندارمها اجازه ندادیم تا حاکمیت رژیم ولایت فقیه را در داخل افغانستان امتداد دهند، از آن افتخاراتیست که در عمل برتر از تمام دولتهای افغانستان بدان نایل گردیده ایم.

ادامه دارد